

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

 doi 10.22034/marefatfalsafi.2025.2021468

 dor 20.1001.1.17354545.1403.22.1.5.3

A Critical Study of the Theory of Substratum Substance regarding the Functions of Bare Particulars from the Perspective of Muslim Philosophers

Mostafa Izadi Yazdanabadi  / A PhD. holder of philosophy of religion, Tehran University.
Received: 2024/04/18 - Accepted: 2024/09/15 m.izadi371@gmail.com

Abstract

The "substratum substance" theory is one of the theories proposed in the West regarding the structure of external objects. This theory posits that object is composed of a particular, bare, and featureless substance along with a set of properties.

From their perspective, properties are all universal, and identifying them requires a bare particular. Moreover, the bare particular serves as the bearer of properties and the factor ensuring the persistence of an object through change. Similar to hyle (prime matter), the bare particular possesses no actuality of its own but merely carries actualities. Muslim philosophers have also presented their own perspectives on the structure of external objects.

Using the method of comparison, explanation, and critique, this article argues that the arguments presented for proving the existence of bare particulars are insufficient. Furthermore, based on the principles of Sadrian philosophy, this theory can be critically examined and challenged.

Keywords: substratum substance, bare particular, property, universal, particular, hyle.

نوع مقاله: پژوهشی

ارزیابی انتقادی نظریه جوهر زیرنهاد درباره کارکردهای جزئی عربان از منظر فلاسفه اسلامی

m.izadi371@gmail.com

مصطفی ایزدی یزدان‌آبادی  / دکتری فلسفه دین دانشگاه تهران

دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۳۰ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵

چکیده

نظریه «جوهر زیرنهاد» یکی از نظریاتی است که در غرب درباره ساختار اشیای خارجی بیان شده است. این نظریه اشیای مرکب از یک جوهر جزئی بدون ویژگی و عربان و مجموعه‌ای از ویژگی‌ها می‌داند. ویژگی‌ها از منظر آنها همگی کلی هستند و برای تشخیص محتاج جزئی عربان‌اند. علاوه بر این، جزئی عربان حامل ویژگی‌ها و عامل ثبات یک شیء در طول تغییر نیز هست. جزئی عربان همچون هیولا از خود هیچ فعلیتی ندارد و تنها حامل فعلیات است. فلاسفه اسلامی نیز نظراتی درباره ساختار اشیای خارجی بیان کرده‌اند. این مقاله با روش «مقایسه، تبیین و انتقاد» معتقد است: ادله‌ای که برای اثبات جزئی عربان ذکر شده هیچ‌کدام وافی به مقصود نیست و با توجه به مبانی فلسفه صدرایی می‌توان این نظریه را نقد کرد.

کلیدواژه‌ها: جوهر زیرنهاد، جزئی عربان، ویژگی، کلی، جزئی، هیولا.

بررسی اجزای متافیزیکی اشیای خارجی همواره یکی از دغدغه‌های فلاسفه در طول تاریخ فلسفه غرب و اسلامی بوده است. ارسطو اشیای خارجی را به «جوهر» و «عرض» تقسیم کرد و اعتقاد داشت: یک شیء خارجی همچون مصداقی از انسان، مرکب از یک جوهر و تعدادی عرض است. فلاسفه قرون وسطا چندان با این نظریه مخالفتی نکردند و آنها نیز اشیا را مرکب از جوهر و عرض می‌دانستند.

در قرن هفدهم هیوم وجود جوهر را به علت محسوس نبودن انکار کرد و تنها وجود اعراض را پذیرفت، غافل از آنکه نپذیرفتن جوهر به مثابه حامل اعراض، به معنای جوهر و قائم بنفسه دانستن دیگر اعراض است. در فلسفه تحلیلی معاصر، مسئله ساختار متافیزیکی اشیای خارجی به یکی از مسائل چالشی تبدیل شده است. برخی همچون نام‌انگاران (نومینالیست‌ها) اشیای خارجی را بدون ساختار متافیزیکی تلقی می‌کنند. برخی همچون معتقدان به نظریه «کلاف»، کلیات اشیای خارجی را مرکب از اموری کلی در خارج می‌دانند و برخی نیز همچون معتقدان به نظریه «تروپ» اشیای خارجی را مرکب از اجزای جزئی به‌شمار می‌آورند.

نظریه‌ای که این مقاله به آن می‌پردازد، نظریه «جوهر زیرنهاد» یا نظریه «جزئی عریان» است. این نظریه معتقد است: اشیای خارجی مرکب از یک جوهر کلی که هیچ ویژگی ندارد و تعدادی کیفیات جزئی است. این نظریه همچون نظریه ارسطویی معتقد است: حامل کیفیات یک جوهر است؛ اما برخلاف نظریه ارسطویی معتقد است: آن جوهر همچون هیولای اولی هیچ کیفیت و ویژگی بالفعل ندارد. از این رو نام آن جوهر را «جزئی عریان» گذاشته‌اند. در این مقاله ادله نیاز به «جزئی عریان» یا همان «جوهر زیرنهاد» بیان و با توجه به مبانی فلسفه اسلامی نقد و بررسی خواهد گردید.

هدف از این مقاله مقایسه نظریه «جوهر زیرنهاد» با نظریه ابن‌سینا و ارزیابی آن مطابق حکمت متعالیه است. فهم واقعیت اشیای پیرامونی و ارائه نظریه مناسب برای تبیین حقیقت آنها از دغدغه‌های اصلی فیلسوفان در نحله‌های متفاوت فلسفی بوده است. فلسفه اسلامی و فلسفه تحلیلی دو نحله زنده فلسفی‌اند و هر کدام نظراتی درباره حقیقت اشیای پیرامونی مطرح کرده‌اند.

یکی از راه‌های پیشرفت هر فلسفه مواجهه آن با نظرات رقیب است و در سایه همین تقابل‌ها فلسفه به رشد خواهد رسید. با تأسف، با وجود ظرفیت‌های عظیم در مقایسه انتقادی بین این دو نحله، کار چندان در این زمینه صورت نگرفته است. از جمله موضوعاتی که نیازمند مقایسه تطبیقی بین آراء فیلسوفان دو نحله است، مبحث «حقیقت جوهر» و استدلال‌ات دو طرف درباره آن است.

بیشتر نظرات فیلسوفان تحلیلی حتی به فارسی ترجمه هم نشده است؛ اما برخی نویسندگان تقریرهای خوبی از نظرات آنها ارائه کرده‌اند.

کتاب مفهوم جوهر در متافیزیک تحلیلی معاصر (ماحوزی، ۱۳۹۱)، نظرات فیلسوفان تحلیلی را بیان کرده است. نویسنده در مقدمه کتاب می‌نویسد: تبیین نظرات فیلسوفان غربی در باب مفهوم جوهر، زمینه مقایسه نظرات آنها با سنت فکری فیلسوفان مسلمان را در آثار دیگر فراهم می‌کند (ماحوزی، ۱۳۹۱، ص ۲۶).

گویا یکی از علت‌هایی که ایشان به سراغ نوشتن این کتاب رفته، فراهم شدن زمینه برای مقایسه تطبیقی بین فلسفه تحلیلی و اسلامی بوده که تا کنون کار چندانی در این زمینه صورت نگرفته است. بنابراین مقایسه آراء این دو نحله درباره مسئله جوهر مهم به نظر می‌رسد.

کتاب چپستی و امکان معرفت (کشفی، ۱۳۹۹)، نظرات فیلسوفان تحلیلی را درباره حقیقت جوهر بیان کرده و از نظریه «جوهر زیرنهاد» و «جزئی عریان» در برابر نظرات رقیب دفاع نموده است.

از جمله علل اهمیت تبیین صحیح چپستی حقایق خارجی، تأثیر مستقیم این نظریه در تبیین رابطه ذات و صفات الهی است. برای مثال، نام‌نگاران (نومینالیست‌ها) تفسیری نام‌نگارانه از رابطه ذات و صفات الهی داشته‌اند؛ یا آنها که معتقد به نظریه جزئی زیرنهاد هستند، ذات و صفات الهی را نیز مطابق همین نظریه تفسیر کرده‌اند (لفتو، ۲۰۱۲، ص ۳۰۵-۳۰۶).

از این رو تبیین صحیح ساختار حقایق خارجی تأثیر مستقیمی بر تفسیر رابطه ذات و صفات الهی دارد. بنابراین از چند جهت این مقاله اهمیت پیدا می‌کند. این مقاله از روش‌های «مقایسه و تطبیق»، «تبیین» و «انتقاد» استفاده کرده و در گردآوری اطلاعات از روش «کتابخانه‌ای» استفاده نموده است.

لازم به ذکر است در فلسفه تحلیلی از روش «استنتاج» برای تبیین و در فلسفه اسلامی از «برهان مبتنی بر بدیهیات اولیه» در تبیین ساختار جوهر استفاده می‌کنند. این مقاله کوشیده است از هر دو روش برای تبیین نظرات استفاده کند.

۱. معانی جوهر

در متافیزیک تحلیلی معاصر، سه معنا برای «جوهر» ذکر شده است:

۱-۱. جزئی انضمامی

معنای اول جوهر در متافیزیک تحلیلی معاصر «جزئی انضمامی» است و منظور از آن همان اشیای پیرامون ماست که در زندگی روزمره حس می‌شوند. این معنا از جوهر عام معنای مصداقی است؛ زیرا اجزای تشکیل‌دهنده جزئی انضمامی مجموع نوع جوهری ارسطویی و تمام اعراض قائم به آن است. برای مثال، به یک شخص انسان، به علاوه مجموع اعراض و ویژگی‌های فردی او (همچون رنگ، قد، علوم، احساسات و مانند آن) «جزئی انضمامی انسان» گفته می‌شود. جزئی بودن آنها به سبب تمثیل بخشیدن آنها به کیفیات و متمثل نشدن خودشان توسط امر دیگر و انضمامی بودن آنها به خاطر اشغال زمان و مکان توسط آنهاست. به جزئی‌های انضمامی «things» یا «objects» نیز گفته می‌شود (آرسترانگ، ۱۹۸۹، ص ۶۰).

نام‌انگاران معتقدند: اشیا یا همان جزئی‌های انضمامی اموری بنیادین و بدون جزء متافیزیکی هستند و به معنای دقیق کلمه، صفات و کیفیاتی برای این اشیا وجود ندارد. از منظر آنها جزئی‌های انضمامی هیچ ساختار هستی‌شناسانه‌ای ندارند و نمی‌توان آنها را به اجزای ریزتر و بنیادی‌تری تحلیل برد. در نتیجه، اشیای خارجی متشکل از جوهر و عرض نیستند، بلکه خودشان امری بسیط هستند (لوکس، ۱۹۹۸، ص ۹۳ و ۹۹).

در مقابل، مخالفان نام‌انگاران معتقدند: اشیا و جزئیات انضمامی، خود متشکل از اجزائی هستند. البته در اینکه متشکل از چه نوع اجزائی هستند، نظرات متفاوتی وجود دارد. در اینجا دو معنای دیگر از «جوهر» پدید می‌آید:

۱-۲. نوع جوهری

ارسطو معتقد بود: اشیای پیرامون ما، یعنی همان جزئیات انضمامی متشکل از یک جوهر و تعدادی از اعراض‌اند؛ مثلاً، شخص زید متشکل از جوهری به نام انسانیت و مجموعه‌ای از اعراض و ویژگی‌ها (همچون اندازه، رنگ و خصوصیات دیگر) است. بنابراین مطابق نظر ارسطو، «جوهر» به معنای اول (یعنی: جزئی انضمامی)، خود متشکل از جوهر به معنای دوم (یعنی: نوع جوهری و تعدادی از ویژگی‌ها) است.

مطابق این معنا از «جوهر» اموری همچون انسان، درخت و سنگ جوهرند و هر کدام از آنها دارای اعراضی هستند که قائم به آنهاست. برخلاف معنای اول، این معنا از «جوهر» در فلسفه اسلامی شایع است. تفاوت «جوهر» و «عرض» در این است که جوهر امری قائم به خود است، برخلاف ویژگی‌ها و اعراض که قائم به غیر خود (یعنی: جواهر) هستند.

مطابق این نظریه، اشیای پیرامونی دارای نوعی «ذات» هستند که ورای قراردادهای اجتماعی، چپستی حقیقی موجودات را معین می‌کند. نوارسطوئیان و کریپکی از جمله معتقدان به این معنا از «جوهر» در فلسفه تحلیلی معاصرند. کریپکی معتقد بود: هر شیء دارای یک دال ثابت است که در همه جهان‌های ممکن یکسان است؛ مثلاً، دال ثابت آب H₂O بودن است و این دال ثابت در هیچ جهان ممکن از آب جدا نیست و به نوعی ذات آب را مشخص می‌کند (کریپکی، ۱۳۹۹، ص ۱۱۴-۱۱۶).

لاو (Lowe)، یکی نوارسطوئیان، اشیای خارجی را دارای نوعی جوهری می‌داند و آن نوع جوهری را قابل تقلیل به اجزای ریزتر نمی‌داند. برای مثال، انسان و درخت هر کدام یک «نوع» هستند و افراد خارجی می‌توانند در این انواع مشترک باشند (لاو، ۱۹۹۶، ص ۲۶۹).

در فلسفه اسلامی نیز پذیرفته شده است که اشیای خارجی متشکل از یک جوهر و تعدادی عرض‌اند. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا «جوهر» به معنای دوم واقعاً جوهر است و یا جوهر نیست و خود متشکل از اجزای دیگری است؟ اینجا است که معنای سوم از «جوهر» پدید می‌آید.

۳-۱. زیرنهاد

مطابق نظریه «جوهر زیرنهاد»، نوع جوهری (جوهر به معنای دوم) درحقیقت جوهر نیست، بلکه متشکل از مجموعه‌ای از کیفیات و یک جوهر زیرنهاد است. مطابق این معنا از «جوهر» هر شیء خارجی متشکل از مجموعه ویژگی‌های کلی و یک جزئی بنیادین به نام «جوهر زیرنهاد» یا «جزئی عریان» و یا اساس است که به‌مثابه یک جالباسی حامل همه ویژگی‌هاست. این جوهر زیرنهاد، خود هیچ‌گونه ویژگی ندارد، بلکه حامل ویژگی‌هایی محسوب می‌شود (لوکس، ۱۹۹۸، ص ۹۳-۹۹).

از این رو به جوهر زیرنهاد «جزئی عریان» نیز گفته می‌شود. برای مثال، «انسانیت» جوهر نیست، بلکه ویژگی است و نیازمند حاملی است که او را در خارج تمثیل ببخشد. جزئی عریان شبیه هیولای اولی از منظر ابن‌سینا است که خود هیچ ویژگی ندارد و تنها حامل غیر خود به حساب می‌آید. همچنین این جزئی عریان عامل ثبات شیء در طول حرکت است. برای مثال، در تغییر تدریجی یک کرم ابریشم به پروانه، باید گفت: امر مشترکی بین این دو وجود دارد که عامل وحدت کرم ابریشم و پروانه است. آن امر مشترک که در هنگام حرکت ثبات دارد، همان جزئی عریان یا جوهر زیرنهاد است. جالب است که ابن‌سینا نیز عامل وحدت شیء در حرکت را موضوع ثابت حرکت می‌داند و آن را همان هیولای اولی به‌شمار می‌آورد. پس جزئی عریان همچون هیولای اولی از منظر ابن‌سینا، عامل ثبات شیء در طول حرکت است.

نظریه «جزئی عریان» طرفدارانی در غرب دارد و برخی نظریه‌پردازان در ایران نیز تحت تأثیر فلسفه تحلیلی معتقد به جوهر به معنای «جزئی عریان» هستند و هر امری غیر از جزئی عریان را ویژگی یک شیء و نه جوهر آن می‌دانند. اما این نظریه در غرب منتقدانی هم دارد.

به نظر می‌رسد علت اصلی اعتقاد به جزئی عریان حفظ ثبات شیء در طول حرکت باشد؛ همان‌گونه که ابن‌سینا ثبات هیولای اولی را عامل وحدت شیء در طول وحدت می‌دانست؛ اما می‌توان وحدت شیء در طول حرکت را به نحو دیگری نیز اثبات کرد. صدرالمتهلین نیز با اثبات «حرکت جوهری» موضوع ثابت در حرکت را نفی کرد و از طریق دیگری وحدت شیء در طول حرکت را اثبات نمود. به نظر می‌رسد بتوان از طریق مبانی صدرانظریه «جوهر زیرنهاد» را نیز نقد کرد.

۲. چپستی کلی و جزئی

قبل از بیان نظریات درباره ساختار اشیای خارجی، لازم است تفاوت کلی و جزئی بیان شود.

در معنای اول، فلاسفه اسلامی به‌تبع ارسطو، «کلی» را به «ما یصدق علی کثیرین» و «جزئی» را به «ما لا یصدق علی کثیرین» تعریف کرده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ص ۷۴). در این تعریف از «کلی» و «جزئی» بحث «صدق» مطرح شده است؛ یعنی کلی و جزئی صرفاً وصف تصورات ذهنی قرار گرفته‌اند که قابلیت صدق بر اشیای

خارجی دارند. مطابق این معنا از «کلی» و «جزئی» اشیای خارجی، نه کلی هستند و نه جزئی؛ زیرا در اشیای خارجی خاصیت «دربارگی» یا «حیث‌التفاتی» (intentionality) و یا به قول فلاسفه اسلامی «صدق بر شیء دیگر» وجود ندارد. اشیای خارجی مشخص‌اند و تنها نشان‌دهنده خود هستند و نه نشان‌دهنده دیگری. این ذهن انسان است که با دیدن یک شیء خارجی به شیء دیگری منتقل می‌شود و اگر انسان و دلالت‌های ذهنی او نبود، انتقال از یک شیء خارجی به شیء دیگر وجود نداشت.

این معنا از «کلی» و «جزئی» که مختص امور ذهنی است و در فلسفه غرب نیز ذکر شده، مراد از کلی و جزئی در این مقاله نیست؛ زیرا کلی و جزئی در این مقاله وصف اشیای خارجی قرار می‌گیرد و نه وصف تصور ذهنی. معنای دوم از کلی و جزئی را در فلسفه غرب، راسل بیان کرده است که در فلسفه اسلامی نیز وجود دارد. راسل می‌گوید: شیء جزئی در هر لحظه تنها در یک مکان یافت می‌شود؛ اما شیء کلی در یک لحظه می‌تواند در بیش از یک مکان موجود باشد (راسل، ۱۹۱۲، ص ۱-۲۴).

برای مثال، از منظر جوهر زیرنهاد، در فلسفه تحلیلی اشیای خارجی همچون زید اموری جزئی هستند؛ زیرا در یک زمان بیش از یک مکان وجود ندارند؛ اما همین امور جزئی دارای اعراض و ویژگی‌های مشترکی (همچون سفیدی) هستند که در یک زمان در بیش از یک مکان وجود دارند. به عبارت دیگر، از منظر نظریه «جوهر زیرنهاد» ویژگی‌های مشترک در اشیاء، از وحدت عددی برخوردارند؛ یعنی سفیدی میز و سفیدی کاغذ یک عدد سفیدی است و نه دو عدد؛ زیرا ویژگی‌ها از منظر آنها کلی هستند.

تفاوت این معنا از «کلی» و «جزئی» با معنای اول در این است که در این معنا، بحث ذهن و تصور ذهنی مطرح نیست و کلیت و جزئیت وصف امور ذهنی قرار نمی‌گیرند، بلکه مستقیماً به خود امر خارجی نسبت داده می‌شوند. اینکه یک سفیدی که وحدت عددی دارد، در دو مکان یافت شود، به نظر می‌رسد خلاف برداشت عرفی انسان‌هاست. انسان‌ها سفیدی میز و کاغذ را دو عدد سفیدی مجزا به حساب می‌آورند و نه یک عدد سفیدی که در دو مکان حاضر است؛ اما از منظر برخی مدافعان نظریه «جوهر زیرنهاد»، در علم فیزیک ثابت شده است که یک شیء واحد در یک آن می‌تواند در دو مکان حاضر باشد؛ مثلاً، ذرات فوتون و نوترون می‌توانند در زمان واحد در دو مکان حاضر باشند! (کشفی، ۱۳۹۹، ص ۲۸).

پس طبق نظر راسل، جزئی موجودی است که در یک آن، در یک مکان یافت می‌شود، برخلاف کلی که در یک آن در بیش از یک مکان تحقق پیدا می‌کند. البته راسل طبق مبانی خود که موجودات فرامادی و غیرمکانی جایگاهی در آنها ندارند، این نظر را مطرح می‌کند.

فلاسفه اسلامی تعریفی شبیه راسل از «کلی» و «جزئی» دارند؛ اما طوری این تعریف را ارائه می‌دهند که شامل موجودات غیرمادی نیز بشود. صدرالمتألهین می‌گوید: «کلی» موجودی است که احتمال شرکت داشته باشد و در مقابل،

«جزئی» موجودی است که احتمال شرکت در آن نباشد. اگر شیء به گونه‌ای باشد که شرکت در آن ممتنع نباشد، آن شیء کلی است، و اگر به نحوی باشد که شرکت در آن ممتنع باشد، آن شیء جزئی است. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۸).
برخلاف فلاسفه تحلیلی، اجماع فلاسفه اسلامی این است که همه اشیا خارجی جزئی هستند و هیچ کدام از آنها نمی‌توانند کلی باشند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۸). «عدم تکرر وجود» و «مثل من جمیع الجهات نداشتن وجود» از جمله قواعد پذیرفته شده در فلسفه اسلامی هستند که طبق مفاد آنها، یک موجود واحد نمی‌تواند دو تقرر داشته باشد. بنابراین وجود در خارج نمی‌تواند کلی باشد.

در بحث کلی طبیعی و اینکه آیا کلی طبیعی در خارج به وصف کلیت موجود است یا خیر، ابن‌سینا از فردی به نام «رجل همدانی» اسم می‌برد که معتقد بود: کلی طبیعی به وصف کلیت در خارج موجود است. برای مثال، وی تنها یک انسانیت را در خارج متحقق می‌داند که همه افراد انسان در همان انسانیت واحد خارجی مشترک‌اند (ابن‌سینا، بی‌تا، ص ۴۶۶). ابن‌سینا با تعجب از نظر رجل همدانی یاد می‌کند و خود معتقد است: کلی طبیعی در خارج جزئی است و به تعداد افراد در خارج متعدد است (ابن‌سینا، بی‌تا، ص ۴۷۱-۴۷۹).

۱-۲. فرق بین کلی و جزئی

بنابراین در معنای دوم از کلی و جزئی دو فرق بین نظریه فلاسفه اسلامی و فلسفه تحلیلی وجود دارد:

۱. راسل کلی و جزئی را فقط در موجودات مکانمند مطرح می‌کند؛ اما فلاسفه اسلامی طوری این دو واژه را معنا می‌کنند که اعم از مادیات باشد.

۲. اجماع فلاسفه اسلامی است که اشیا خارجی از ذهن همگی مشخص‌اند و هیچ کدام از آنها کلی نیستند؛ اما در فلسفه تحلیلی معاصر برخی معتقدند: امور کلی در خارج نیز یافت می‌شود. نظریه «جوهر زیرنهاد» که این مقاله به آن می‌پردازد، جزو همین دسته قرار می‌گیرد.

۳. نظریه جوهر زیرنهاد

انسان هرگاه به پیرامون خود نگاه می‌کند مجموعه‌ای از اشیا می‌بیند که از جهتی متمایز از هم و از جهتی مشابه یکدیگرند؛ مثلاً، کاغذ سفیدی که روی میز سفیدرنگی قرار گرفته، در عین اینکه در سفیدی شبیه میز است، از لحاظ دانش متمایز از آن است. پس کاغذ و میز از جهتی این‌همان و از جهتی ناین‌همان هستند. شباهت و تمایز اشیا خارجی سبب شده است دیدگاه‌های متفاوتی درباره ساختار اشیا خارجی مطرح شود. بهترین نظریه، نظریه‌ای است که بتواند، هم شباهت و هم تمایز اشیا خارجی را تبیین کند.

۱-۳. نظریات درباره تبیین شباهت و تمایز اشیا خارجی

در فلسفه تحلیلی سه نظریه کلی در تبیین شباهت و تمایز اشیا خارجی پدید آمده است:

۱-۳. نظریه نام‌انگاران

نام‌انگاران تنها تمایز اشیا را واقعی می‌دانند و شباهت آنها را امری ذهنی به حساب می‌آورند. به عبارت دیگر، امور خارجی را صرفاً جزئی می‌دانند و کلیات را امری ساخته ذهن به‌شمار می‌آورند. آنها معتقدند: صفات و ویژگی‌های کلی در اشیا وجود ندارند، و حال، یا اصل وجود صفات را نفی می‌کنند و شیء را صرفاً امری جزئی بسیط بدون ساختار به‌شمار می‌آورند و یا اینکه ویژگی‌هایی برای اشیا قائل‌اند؛ اما آن ویژگی‌ها را نیز همچون خود شیء جزئی می‌دانند. به دسته اول «نام‌انگاران افراطی» و به دسته دوم که قائلان به نظریه «تروپ» هستند، «نام‌انگاران معتدل» می‌گویند. مکتب تروپسیسم «Tropism» معتقد است: هر شیء خارجی صفت منحصر به فرد خود را دارد و صفات خارجی هیچ‌گونه شباهتی با هم ندارند.

۲-۳. نظریه کلی‌گرایان

برخی فقط امور کلی در خارج را حقیقی می‌دانند و تمایز اشیا را امری واقعی نمی‌دانند. کلی‌گرایان (Universalists) جزو این دسته قرار می‌گیرند. آنها معتقدند: اشیای خارجی صرفاً مجموعه‌ای درهم‌تنیده از ویژگی‌های کلی‌اند؛ مثلاً، یک درخت خارجی چیزی جز مجموعه‌ای از ویژگی‌های کلی از رنگ، شکل، اندازه و غیر آن نیست. همه ویژگی‌ها کلی‌اند و امری به‌عنوان جوهر نگهدارندهٔ اعراض و ویژگی‌ها در شیء وجود ندارد.

۳-۱-۳. نظریه واقع‌گرایان

در مقابل این دو دسته، «واقع‌گرایی» یا همان «رنالیسیسم» قرار دارد که امور خارجی را متشکل از امور جزئی و کلی به‌شمار می‌آورد. نظریه «جوهر زیرنهاد» یا همان نظریه «اساس» در این دسته قرار می‌گیرد (کشفی، ۱۳۹۹، ص ۵۵۵۴).

طبق نظریه «جوهر زیرنهاد» همهٔ اشیای خارجی از دو بخش تشکیل شده‌اند: یک جوهر زیرنهاد که هیچ ویژگی از خود ندارد و مجموعی از ویژگی‌ها، همچون قرمزی، یک متر بودن، انسان بودن و مانند آن.

خصوصیت ویژگی‌ها آن است که امری کلی و غیرمتشخص‌اند. مقصود از «کلی» در اینجا همان معنای دوم است؛ یعنی در خارج می‌توانند در بیش از یک مکان محقق باشند و در عین حال، واحد بالعدد باشند.

خصوصیت جزئی عریان این است که اولاً، هیچ ویژگی از خودشان ندارند، بلکه صرفاً موضوع و محل دیگر ویژگی‌ها هستند. ثانیاً، خودشان جزئی‌اند و عامل تشخیص و جزئی بودن اشیای خارجی نیز هستند. ثالثاً، در طول تغییر شیء، ثابت باقی می‌مانند.

تفاوت اصلی این نظریه با نظریهٔ فلاسفهٔ مسلمان در این است که نظریهٔ «جوهر زیرنهاد» جوهر حامل ویژگی‌ها را امری بدون هیچ خصوصیت بالفعل، همچون هیولای اولی می‌داند و هرچه غیر از این جوهر بدون خصوصیت باشد، ویژگی و نه جوهر محسوب می‌شود؛ اما در فلسفهٔ اسلامی جوهر امری دارای خصوصیات و ذاتیات بالفعل به‌شمار می‌آید. انسان در فلسفهٔ اسلامی، خود جوهر است؛ اما از منظر نظریهٔ «اساس»، انسان مجموعه‌ای از یک جوهر بدون

خصوصیت و تعداد زیادی اعراض و ویژگی‌هاست؛ مثلاً، در فلسفه اسلامی ناطقیت امری جوهری و ذاتی در انسان است؛ اما طبق نظریه «اساس»، خود ناطقیت یک ویژگی به‌شمار می‌آید و تنها جوهر که حامل ویژگی‌هاست، همان جزئی عریان است که همچون هیولای اولی هیچ خصوصیتی ندارد. برخی قائلان به نظریه «جوهر زیرنهاد» جزئی عریان را به هیولای اولی در فلسفه اسلامی تشبیه کرده‌اند (ماحوزی، ۱۳۹۱، ص ۳۷).

۲-۳. کارکردهای جوهر زیرنهاد

همان‌گونه که ذکر شد، در مجموع سه کارکرد اصلی برای جوهر زیرنهاد ذکر شده است. در اینجا تفصیل سه کارکرد مزبور ارزیابی می‌شود:

۱-۲-۳. کارکرد اول: موضوع ویژگی‌ها

هر ویژگی نیازمند حامل و موضوع است که آن را تمثیل ببخشد. اگر پذیرفته شود حامل ویژگی‌ها هویتی مستقل از آنها دارد. این نکته نیز باید پذیرفته شود که حامل آنها نمی‌تواند مجموع خود آنها باشد؛ زیرا مجموع ویژگی‌ها هویتی مستقل از خود ویژگی‌ها ندارد، بلکه برآمده از آنهاست. بنابراین باید موجود دیگری باشد که موضوع آنها و همچون چسبی هستی‌شناسانه (Ontological glue) عامل پیوند بین آنها باشد و آنها را تمثیل ببخشد.

برای مثال، در یک انسان خارجی ویژگی‌هایی همچون وزن، رنگ، قد، ناطقیت و غیر آن وجود دارد. این کیفیات نیازمند حامل و موضوع هستند. حامل اینها جزئی عریان و یا همان جوهر زیرنهاد است که برخلاف ویژگی‌ها، امری جزئی است (لوکس، ۱۹۹۸، ص ۹۳-۹۹). مطابق این نظریه، انسان یک جوهر نوعی بالفعل نیست، بلکه خود متشکل از یک جزئی عریان و تعدادی ویژگی است.

البته از منظر دیدگاه «جوهر زیرنهاد»، جزئی عریان نیز خود هویتی مستقل و خودبنیاد ندارد و در وجودش محتاج ویژگی‌هاست. برخی از مدافعان این نظریه معتقدند: برای توضیح رابطه جزئی عریان و ویژگی‌ها از استعاره «جورچین» (پازل) کمک گرفته شده است. همان‌گونه که اجزای جورچین برای کامل شدن محتاج یکدیگرند، جزئی عریان و ویژگی‌ها نیز محتاج یکدیگرند (کشفی، ۱۳۹۹، ص ۶۶).

در نتیجه، نیاز جزئی عریان و ویژگی‌ها نیازی دوطرفه است، به‌ویژه آنکه معتقدان به این نظریه جزئی عریان را به هیولای اولی تشبیه کرده‌اند. در فلسفه اسلامی نیز رابطه هیولای اولی و صورت حال در آن، رابطه‌ای دوطرفه دانسته شده است (طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۰۳).

اما این دیدگاه از چند جهت قابل نقد است:

اشکال اول

آیا معتقدان به نظریه «جزئی زیرنهاد» دلایل قانع‌کننده‌ای برای این کارکرد جزئی عریان دارند؟ یکی از معتقدان به این نظریه تأکید زیادی بر این نکته دارد که «زبان لولای اندیشه» (Hinge of thought) است. وی معتقد

است: همان گونه که یک در بر روی لولای خود می چرخد و اگر لولای در نباشد، کاری از در ساخته نیست، اندیشه و معرفت انسان نیز بر لولای زبان می چرخد. ساختار زبان همان ساختار خارج است و واقعیت، خود را بر زبان فرافکنده، قالب خود را به او می دهد.

از منظر وی اگر شخصی منکر این نکته شود، هیچ راهی برای شناخت واقع نخواهد داشت؛ زیرا تنها راه شناخت واقع از طریق زبان است و وقتی زبان نتواند واقع را آن گونه که هست انعکاس دهد، پس هیچ گاه نمی توان به واقع رسید. بنابراین زبان و واقعیت ساختار یکسانی دارند (کشفی، ۱۳۹۹، ص ۷۰).

در ارزیابی می توان گفت: این نکته مخالف استعاره «جورچین» است؛ زیرا در این استعاره، رابطه جزئی عریان و ویژگی ها را به نحو دو شیء غیرمستقل و محتاج به هم تصور کرده است؛ اما در ساختار زبانی یک واقعیت، هنگامی که گفته می شود: «الف ب است» دو شیء مستقل به علاوه وجود رابطی بین آنها در نظر گرفته شده است. واضح است که دو شیء محتاج به هم غیر از دو شیء مستقل و گره خورده به هم به کمک یک رابط هستند. در اولی دو جزء غیر مستقل وجود دارد؛ اما در دومی دو جزء مستقل و یک جزء غیر مستقل.

جالب اینکه معتقدان نظریه «جوهر زیرنهاد» معتقدند: رابطه جزئی عریان و ویژگی ها به نحو رابطه دو موجود مستقل به اضافه یک وجود رابط نیست؛ زیرا اگر این رابطه را با هم داشته باشند، سه موجود خواهند بود و برای گره خوردن، به دو وجود رابط دیگر محتاج خواهند شد. در این صورت، تبدیل به پنج موجود می شوند. اگر پنج موجود باشند باز به چهار وجود پیونددهنده دیگر محتاج خواهند بود تا آنها را به هم متصل کند. در نتیجه، نه وجود خواهند شد. این تسلسل تا بی نهایت ادامه دارد. پس جزئی عریان و ویژگی ها به واسطه یک وجود رابط به هم پیوند نخورده اند، بلکه ذات آنها همچون دو جورچین محتاج هم است (کشفی، ۱۳۹۹، ص ۷۳).

در نقد این نکته باید گفت: همان گونه که فلاسفه اسلامی ذکر کرده اند، در صورتی این تسلسل صحیح است که همه وجودها مستقل باشند؛ اما اگر دو وجود مستقل به کمک یک وجود رابط به یکدیگر گره بخورند، دیگر لازم نیست دو وجود رابط دیگر این سه را به هم پیوند دهند. بنابراین استدلالی که معتقدان به نظریه «جوهر زیرنهاد» برای رابطه جورچین گونه جزئی عریان و ویژگی ها آورده اند، صحیح نیست (طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۸).

همان گونه که گفته شد، جزئی عریان همچون هیولای اولی در فلسفه اسلامی است. مسئله نیاز دوطرفه هیولای اولی و صورت در فلسفه اسلامی به نحو دیگری اثبات شده است که بهتر از راه معتقدان به نظریه «جزئی زیرنهاد» به نظر می رسد. فلاسفه مسلمان معتقدند:

اولاً، هیولا محتاج صورت است؛ زیرا هیولا بالقوه محض است و بالقوه محض نمی تواند به صورت مستقل در خارج تحقق پیدا کند.

ثانیاً، صورت مادی نیز همواره در حال تغییر است و برای تغییر، محتاج قوه و ماده است و بدون هیولا همواره ثابت خواهد بود و این نکته با مادی بودن صورت مادی سازگار نیست. در نتیجه، هیولا محتاج صورت و صورت محتاج هیولاست (طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۰۳).

البته نکته‌ای که پیروان «جوهر زیرنهاد» به آن توجه نکرده‌اند این است که نیاز هیولا به صورت متفاوت از نیازی است که صورت به هیولا دارد، وگرنه دور تحقق پیدا می‌کند. هیولا در اصل موجود شدن، محتاج صورت است؛ ولی صورت نه در اصل وجود، بلکه در تغییر محتاج هیولاست. از این رو می‌توان فرض کرد صورت از هیولا منسلخ شود، ولی هنوز موجود باشد؛ همچنان که طبق نظر فلاسفه اسلامی نفس انسانی از بدن و هیولای بدن جدا می‌شود و به زندگی غیرمادی خود ادامه می‌دهد.

خلاصه کارکرد اول این است که معتقدان به نظریه «جوهر زیرنهاد» معتقد بودند: جزئی عریان و ویژگی‌ها همچون دو قطعه جورچین محتاج به هم هستند، نه همچون دو موجود مستقل و یک موجود رابط بین آنها و نه همچون یک موجود مستقل و یک موجود متکی به موجود مستقل. در نقد آنها گفته شد: اولاً، این نکته با مبنای خودشان که ساختار یکسان زبان با واقعیت بود، سازگار نیست. ثانیاً، استدلالی که آنها بر نفی وجود رابط بین جزئی عریان و ویژگی‌ها ذکر کرده بودند، کافی نیست. ثالثاً، فلاسفه اسلامی استدلال بهتری برای نحوه رابطه هیولا و صورت ذکر کرده‌اند که طبق آن می‌توان رابطه جزئی عریان و ویژگی‌ها را نیز توجیه کرد.

اشکال دوم

بر فرض که پذیرفته شود جزئی عریان و ویژگی‌ها رابطه‌ای همچون اجزای جورچین دارند و مکمل یکدیگرند، سؤال اینجاست که آیا همه ویژگی‌ها با جزئی عریان همین رابطه را دارند و یا اینکه تنها برخی ویژگی‌ها این گونه رابطه دوطرفه با جزئی عریان دارند و برخی از آنها رابطه‌ای یک‌طرفه با آن خواهند داشت؟ به نظر می‌رسد بتوان ویژگی‌ها را به دو دسته تقسیم کرد:

۱. برخی ویژگی‌ها رابطه‌ای دوطرفه با جزئی عریان دارند؛ یعنی جزئی عریان محتاج آنهاست و آنها نیز محتاج جزئی عریان هستند. آنچه در فلسفه اسلامی «صورت» خوانده می‌شود، جزو این دسته است. جزئی عریان که شبیه هیولای اولی است، برای موجود شدن محتاج صورت است و بدون آن نمی‌تواند تحقق پیدا کند. در این زمینه نیاز بین جزئی عریان و ویژگی دوطرفه است.

۲. برخی ویژگی‌ها نیازی یک‌طرفه به جزئی عریان دارند؛ بدین معنا که جزئی عریان برای موجود شدن محتاج آنها نیست و فقط آنها محتاج جزئی عریان هستند. آنچه در فلسفه اسلامی «عرض» خوانده می‌شود جزو این دسته است. جزئی عریان نیاز وجودی‌اش توسط صورت تأمین شده و دیگر لازم نیست حتماً عرض «قرمزی» هم پدید

بباید تا جزئی عریان بتواند موجود شود. جزئی عریان بدون آن هم موجود است؛ اما عرضی همچون «قرمزی» برای اینکه پدید بیاید، محتاج موضوع است و موضوع آن نیز صورتی است که محتاج هیولاست.

۲-۲-۳. کارکرد دوم: عامل تشخیص شیء

همان گونه که گفته شد، از منظر این مکتب همه ویژگی‌ها کلی هستند و نمی‌توانند عامل تشخیص و فردیت شیء خارجی شوند. بنابراین عامل تشخیص و فردیت یک شیء خارجی باید امر دیگری غیر از کیفیات باشد و آن عامل چیزی جز جزئی عریان یا جوهر زیرنهاد نیست. علت کلی بودن همه کیفیات از منظر قائلان به نظریه اساس این است که کیفیات و ویژگی‌ها می‌توانند در خارج در یک زمان در مکان‌های متعدد تحقق پیدا کنند؛ مثلاً، سفیدی، هم در کاغذ متمثل می‌شود و هم در میز. بنابراین سفیدی که یک ویژگی است؛ به خاطر امکان تکرارپذیری کلی خواهد بود. تنها چیزی می‌تواند عامل جزئی‌اشیای خارجی باشد که هیچ کیفیت و ویژگی نداشته باشد. از این رو در هر شیء خارجی باید جوهری بنیادین و بدون ویژگی وجود داشته باشد تا موجب تشخیص شیء خارجی شود.

بلانشارد در دفاع از کلی بودن ویژگی‌ها می‌گوید: سه شیء قرمز را در خارج در نظر بگیرید. آیا «قرمزی» که در هر سه مشترک است، در خارج تحقق دارد یا ندارد؟ اگر قرمزی در خارج تحقق ندارد، پس چیزی در خارج وجود ندارد که منشأ انتزاع محمول قرمزی باشد، و اگر قرمزی در خارج تحقق دارد، پس باید گفت: این سه قرمزی در حقیقت یک شیء واحد و این همانند و همان امر مشترک واحد منشأ انتزاع محمول واحد قرمزی است (بلانشارد، ۱۹۴۸، ص ۵۸۹-۵۹۰).

طبق این استدلال، انتزاع محمول واحد «قرمزی» نشان‌دهنده وجود واحد بالعدد قرمزی در خارج است و همان وجود واحد در یک زمان در مکان‌های متعددی متمثل شده و در نتیجه کلی است. این استدلال هر چیزی را که قابلیت تکرار در خارج دارد، کلی به‌شمار می‌آورد. حتی آنچه در فلسفه اسلامی «نوع جوهری» نامیده می‌شود، به سبب اشتراک چند شیء در آن، کلی خواهد بود. بنابراین عامل جزئی بودن آنها این خصوصیات کلی نیست، بلکه همان جوهر زیرنهاد و جزئی عریان است که فاقد هر خصوصیت و ویژگی است.

ممکن است گفته شود: دو جزئی عریان هم شبیه هم هستند. پس باید کلی باشند. اما مدافعان این نظریه معتقدند: دو جزئی عریان صرفاً از هم متمایزند و شباهتی با هم ندارند؛ زیرا شباهت وقتی پدید می‌آید که دو شیء دارای ویژگی باشند. اما در جایی که ویژگی موجود نباشد، نه شباهت مطرح است و نه افتراق. بنابراین دو جزئی عریان به سبب نبود شباهت، همواره جزئی‌اند (کشفی، ۱۳۹۹، ص ۶۱).

در نقد استدلال بلانشارد می‌توان گفت: بین وحدت عددی و وحدت نوعی خلط شده است. آنچه موجب کلی بودن «قرمزی» در خارج می‌شود وحدت عددی قرمزی در خارج است، نه وحدت نوعی آنها؛ اما استدلال بلانشارد تنها وحدت نوعی قرمزی در خارج را اثبات می‌کند. اینکه مفهوم واحد «قرمزی» از چند شیء انتزاع شود، دلیل

نمی‌شود «قرمزی» در خارج واحد بالعدد و کلی باشد، بلکه وحدت نوعی در عین کثرت بالعدد برای انتزاع مفهوم واحد «قرمزی» کفایت می‌کند. بنابراین استدلال بلانشارد بر اثبات کلی بودن ویژگی‌ها در خارج مخدوش است.

علاوه بر این، استدلالی که برای تفاوت جزئی‌های عربیان با ویژگی‌های ذکر شده، صحیح به نظر نمی‌رسد. جزئی‌های عربیان اگر هیچ خصوصیتی نداشته باشد، اصلاً موجود نخواهد بود؛ زیرا اگر موجود باشد، دست‌کم در موجود بودن با جزئی‌های دیگر مشترک است. خود معتقدان به جزئی‌های عربیان نیز ویژگی‌های مشترکی را برای جزئی‌های عربیان ذکر می‌کنند. «حامل ویژگی‌ها بودن»، «عامل تشخیص بودن» و «عامل ثبات شیء در تغییر» از جمله ویژگی‌هایی است که برای جزئی‌های عربیان ذکر شده و همهٔ جزئی‌های عربیان در این ویژگی‌ها مشترک‌اند.

پس مطابق استدلال بلانشارد که اشتراک دلیل کلی بودن شیء است، باید گفت: جزئی‌های عربیان نیز کلی است. پس نمی‌تواند عامل تشخیص و فردیت شیء خارجی باشد.

نتیجه اینکه اولاً، ویژگی‌های شیء کلی نیستند. ثانیاً، طبق استدلال بلانشارد، باید گفت: جزئی‌های عربیان نیز کلی است و نمی‌تواند عامل تشخیص و فردیت شیء خارجی شود.

در فلسفهٔ اسلامی نظرات متفاوتی دربارهٔ عامل تشخیص اشیا ذکر شده است. ابن‌سینا معتقد بود: در اشیای مادی اعراض مفارق، به‌ویژه «متی» موجب تشخیص شیء هستند و در موجودات مجرد تشخیص عرض لازم آنهاست. اما به نظر می‌رسد همان‌گونه که صدرالمآلهین معتقد است، ضمیمه کردن اعراض کلی مفارق به شیء، سبب جزئی شدن آن نمی‌شود. تشخیص ناشی از وجود شیء است و هر موجودی به سبب موجود بودن خود متشخص خواهد بود. حتی صدرا معتقد است: مفاهیم کلی ذهنی از آن جهت که موجودند، متشخص هستند و تنها از آن جهت که حکایت از مصادیق خود می‌کنند، به آنها «کلی» گفته می‌شود (صدرالمآلهین، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۸).

در نتیجه، می‌توان گفت: اعراضی همچون «متی» و «این» تنها نشانه‌هایی از تشخیص اشیا هستند و نه سبب تشخیص آنها. ذات هر وجود مساوق با تشخیص و منافی با کلیت است و همین موجود بودن عامل تشخیص و فردیت اشیا در خارج است و نه جزئی‌های عربیان، یا ضمیمه شدن اعراض کلی مفارق و یا هر چیز دیگر.

۳-۲-۳. کارکرد سوم: عامل ثبات شیء در تغییر

در تغییر شیئی به شیء دیگر، همواره می‌توان گفت: این شیء فعلی همان شیء قبلی است. سؤال این است که عامل این همانی شیء فعلی و قبلی چیست؟ معتقدان به نظریهٔ جوهر زیرنهاد می‌گویند: تمام ویژگی‌های شیء قابل تغییرند و نمی‌توان ویژگی خاصی را در شیء ثابت دانست؛ مثلاً، رنگ سیب تغییر می‌کند و از سبز به زرد تبدیل می‌شود و یا - مثلاً - یک کرم ابریشم به پروانه تبدیل می‌شود. در این موارد ویژگی شیء متغیر و تبدل‌پذیر است و نمی‌تواند عامل وحدت و این‌همانی شیء در طول تغییر باشد.

بنابراین باید امر ثابتی هنگام تغییر وجود داشته باشد تا بتوان گفت: شیء فعلی همان شیء قبلی است. آن امر ثابت چیزی جز جزئی‌های عربیان نیست. بنابراین یکی دیگر از ادلهٔ نظریهٔ جزئی‌های زیرنهاد نیاز به امر ثابت در طول حرکت

است و چون هیچ کدام از ویژگی‌های شیء در طول حرکت ثابت نیستند، باید جزئی عریان را برای توجیه ثبات شیء در طول حرکت پذیرفت (ماحوزی، ۱۳۹۱، ص ۴۷).

ابن سینا نظریه‌ای مشابه معتقدان به جزئی عریان دارد. وی معتقد بود: حرکت همواره محتاج موضوع ثابت است؛ زیرا اگر موضوع ثابت در حرکت موجود نباشد، نمی‌توان این‌همانی شیء قبلی و بعدی را اثبات کرد. این موضوع ثابت چیزی جز هیولای اولی در شیء نیست.

اساساً ابن سینا وجود هیولا را از همین طریق در برهان «فصل و وصل» اثبات می‌کند. خلاصه برهان وی چنین است که اشیا همواره در حال اتصال و انفصال هستند. در انفصال یک شیء - مثلاً، دو تکه شدن یک کاغذ - می‌توان گفت: این دو تکه همان امر قبلی است. پس امر مشترکی بین این دو کاغذ و یک کاغذ قبلی باید وجود داشته باشد که این‌همانی شیء فعلی و قبلی را توجیه کند. وی معتقد است: امر مشترک ثابت در هنگام تغییر کاغذ، همان هیولای اوست (ابن سینا، ۱۳۸۱، ص ۱۹۲).

دلیل نفی حرکت از جوهر نیز در مکتب ابن سینا همین نکته بود. وی معتقد بود: حرکت محتاج موضوعی ثابت است و اگر حرکت در ذات جوهر راه داشته باشد، حرکت بدون موضوع ثابت خواهد بود. در نتیجه این‌همانی موجود قبلی و بعدی قابل اثبات نیست. به همین علت باید حرکت از جوهر - از جمله هیولا - نفی شود (طباطبائی، بی‌تا، ص ۱۲۷).

صدرالمتألهین با اثبات حرکت جوهری با نظر ابن سینا مخالفت کرد. وی با دلایلی اثبات می‌کند جوهر مادی در ذات خود متغیر و متحرک‌اند. هیولا نیز که یکی از انواع جوهر است، در ذات خود متحرک است. بنابراین موضوع ثابتی همچون هیولا در طول حرکت وجود ندارد.

مطابق این نظریه، زمان بعد چهارم هر شیء و از ذاتیات وجودی اشیا مادی است. از این‌رو زمان در ذات جوهر نیز راه دارد و چنین نیست که جوهر اموری فرازمانی و ثابت در طول تغییر اشیا باشند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۸۵).

صدرالمتألهین درباره موضوع ثابت برای توجیه وحدت حرکت معتقد است: اتصال حقیقی اجزای حرکت مناط وحدت شیء در طول حرکت است و لازم نیست موضوع ثابتی همچون هیولای اولی یا جوهر برای اثبات وحدت حرکت فرض شود. برای مثال، در تبدیل کرم ابریشم به پروانه، همین که پروانه از حرکت متصل جوهری کرم ابریشم پدید آمده و هیچ‌گونه خلل و انفصالی در طول حرکت از کرم ابریشم به پروانه وجود نداشته است، می‌توان گفت: پروانه همان کرم ابریشم است؛ زیرا از حرکت اتصالی همان کرم ابریشم پدید آمده است. بنابراین نیازی به هیولای ثابت برای توجیه ثبات و این‌همانی شیء در طول حرکت نیست (طباطبائی، بی‌تا، ص ۱۳۰-۱۳۱).

همین نظر صدرا را در نقد نظریه «جوهر زیرنهاد» می‌توان ذکر کرد. طبق نظریه «جوهر زیرنهاد» جزئی عریان عامل ثبات شیء در طول تغییر است. آنها معتقدند: اگر جزئی عریان از شیء حذف شود، توجیهی برای این‌همانی شیء در طول حرکت نخواهد بود.

در جواب می‌توان گفت: اتصال و پیوستگی حقیقی اجزای حرکت توجیه‌کننده این همانی شیء در طول حرکت است. برای مثال، می‌توان گفت: پروانه با کرم ابریشم این همان است و نه با کرم خاکی؛ زیرا حاصل حرکت جوهری پیوسته کرم ابریشم است و نه حرکت جوهری کرم خاکی. بنابراین به نظر می‌رسد به جزئی عریان برای این همانی حرکت نیازی نباشد و راه‌های دیگری نیز برای توجیه این همانی شیء در حرکت وجود دارد.

مدافعان جزئی عریان معتقدند: حرکت جوهری نظریه مناسبی برای توجیه این همانی شیء در طول حرکت نیست؛ زیرا طبق «حرکت جوهری»، هر چند فردی از انسان که به سن - مثلاً - چهل سالگی رسیده حاصل حرکت جوهری پیوسته همان شخصی است که کودک بوده، اما در حال حاضر، این شخص چهل ساله دقیقاً همان شخص کودک نیست؛ زیرا طبق حرکت جوهری، ذات آن شیء در حال تغییر دائمی است و ذات وی در طول چند سال تغییر کرده و هیچ چیز از او ثابت نمانده است.

بنابراین طبق «حرکت جوهری» - مثلاً - اگر کسی در سن بیست سالگی جنایتی (همچون قتل) مرتکب شد، در سن چهل سالگی نمی‌توان او را مجازات کرد؛ زیرا طبق «حرکت جوهری» ذات آن شخص بیست ساله تغییر کرده و هیچ امر ثابتی در سن چهل سالگی از آن شخص بیست ساله باقی نمانده است. بنابراین طبق «حرکت جوهری» گویا یک شخص جنایت کرده و شخص دیگری مجازات می‌شود!

در جواب می‌توان گفت: طبق «حرکت جوهری» نیز مجوز مجازات شخص چهل ساله وجود دارد؛ زیرا: اولاً، مدافعان «حرکت جوهری» این حرکت را در مادیات می‌دانند و نه در مجردات. انسان نیز گرچه بدن مادی‌اش در طول زمان تغییر می‌کند، ذات نفس مجرد وی تغییر نمی‌کند و به شخص دیگری تبدیل نمی‌شود، بلکه به سبب تجرد، ثابت است. انسان چون دارای نفس مجرد است، این همانی نفس مجرد خود را در طول زمان با علم حضوری می‌یابد و خودش معترف است شخصی که بیست سال پیش آن جنایت را انجام داده من بودم، گرچه همین «من» در برخی ویژگی‌ها و صفات ممکن است تغییراتی داشته باشد.

ثانیاً، حتی اگر نفس مجرد انسانی پذیرفته نشود، باز هم طبق «حرکت جوهری» مجازات شخصی که بیست سال پیش جنایت کرده موجه است؛ زیرا می‌توان گفت: طبق حرکت جوهری، گرچه یک شخص در طول زمان ذات او در حال تغییر است، اما هویت شخص را یک واحد به هم پیوسته در طول زمان تشکیل می‌دهد و همین که شخص در یک مقطع زمانی از وجود متصل و به هم پیوسته‌اش با اختیار جنایتی انجام داد، می‌توان بیست سال بعد نیز او را مجازات کرد؛ زیرا شخص چهل ساله حاصل حرکت جوهری همان شخص بیست سال پیش است و همین مجوز مجازات او خواهد بود.

طبق «حرکت جوهری» وجود یک شخص را نه فقط لحظه کنونی، بلکه مجموع چهل سال گذشته تشکیل می‌دهد، و همین که یک شخص در مقطعی از این چهل سال جنایتی انجام داده باشد، می‌توان او را در مقاطع بعدی مجازات کرد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله ذکر شد که «کلی» و «جزئی» در دو معنا به کار می‌روند. در یک معنا بحث صدق بر خارج مطرح بود. این معنا مختص مفاهیم ذهنی است و نه اشیای خارجی. معنای دوم بحث قابلیت اشتراک یک شیء واحد بالعدد و عدم قابلیت اشتراک آن شیء بود. پیروان نظریه «جوهر زیرنهاد» معتقد بودند: ویژگی‌ها در خارج کلی‌اند؛ زیرا می‌توانند در زمان واحد در چند مکان متمثل شوند؛ اما فلاسفه مسلمان معتقدند: ویژگی‌ها در خارج صرفاً واحد بالعدد هستند و نه واحد بالعدد. بنابراین ویژگی‌ها در خارج جزئی و مشخص‌اند.

نظریه «جوهر زیرنهاد» معتقد است: اشیای خارجی از دو بخش تشکیل شده‌اند: جزئی عریان و ویژگی‌ها. آنها سه کارکرد برای جزئی عریان ذکر کرده‌اند. در کارکرد اول، جزئی عریان حامل ویژگی‌ها شمرده شده است؛ اما خود نیز به ویژگی‌ها محتاج است. البته اولاً، این نکته با مبانی مدافعان جزئی عریان سازگار نیست. ثانیاً، استدلال‌ات آنها بر اثبات رابطه دوطرفه جزئی عریان و ویژگی‌ها کافی نیست. ثالثاً، از استدلال‌ات فلاسفه اسلامی می‌توان کمک گرفت و رابطه دوطرفه جزئی عریان و ویژگی‌ها را به شکل بهتر اثبات کرد. رابعاً، نمی‌توان اثبات کرد همه ویژگی‌ها رابطه دوطرفه با حامل خود دارند.

پیروان نظریه جزئی عریان معتقدند: همه ویژگی‌های شیء کلی هستند و عامل تشخیص آنها جزئی عریان است. در نقد می‌توان گفت: اولاً، ویژگی‌ها کلی نیستند. ثانیاً، جزئی عریان نیز طبق استدلال‌ات مدافعان نظریه «جوهر زیرنهاد» باید کلی باشد. ثالثاً، عامل تشخیص شیء وجود است و نه چیزی دیگر. جزئی عریان عامل ثبات شیء در طول تغییر نیز نمی‌تواند باشد.

«حرکت جوهری» نظریه جایگزین مناسبی برای توجیه این‌همانی شیء در طول حرکت است.

منابع

ابن سینا، حسین بن عبدالله (بی تا). *رسائل ابن سینا*. قم: بیدار.

ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۱). *الاشارات و التنبیها*. تحقیق مجتبی زارعی. قم: بوستان کتاب.

صدرالمتألهین (۱۳۶۸). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*. حاشیة ملاهادی سبزواری و سیدمحمدحسین طباطبائی. قم: مکتبه المصطفوی.

صدرالمتألهین (۱۹۸۱). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*. حاشیة سیدمحمدحسین طباطبائی. چ سوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (بی تا). *بدایة الحکمه*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۶ق). *نهایة الحکمه*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

کریبکی، سول (۱۳۹۹). *نامگذاری و ضرورت*. ترجمه کاوه لاجوردی. تهران: هرمس.

کشفی، عبدالرسول (۱۳۹۹). *چیستی و امکان معرفت*. تهران: سمت.

ماحوزی، رضا (۱۳۹۱). *مفهوم جوهر در متافیزیک تحلیلی معاصر*. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

Armstrong, D. M. (1989). *Universals: an opinioated introduction*. Boulder: Westview Press.

Blanshard, brand (1948). *The nature of thought*. New York: Humanities Press inc.

Leftow, brian (2012). *God and nessesity*. Oxford: Oxford University Press.

Loux, M. (1998). *Metaphysics a contemporary introduction*, Rutledge: First Published.

Lowe, E. J. (1996). *Introduction to substance, philosophical studies 47*. Ed. by Steven Hales, Bloomsburg university: wadsworth poblishing company.

Russell, B. (1912). On the relations of universals and particulars, in *Proceedings of the Aristotelian Society*, V. 12 (1), 1–24.